

ادراک دلبستگی دوران کودکی و رابطه آن با دلبستگی به خدا در بزرگسالی*

فاطمه شهابی زاده**، دکتر شهریار شهیدی***، دکتر محمدعلی مظاهری***

چکیده

در این پژوهش فرضیه‌های مختلف و متضاد در زمینه رابطه بین کیفیت روابط دلبستگی دوران کودک و کیفیت دلبستگی به خدا، بررسی شده تا الگوی منسجمی جهت کاربرد نظریه دلبستگی در مذهب و ارتباط فرد با خدا مشخص شود. پرسشنامه‌ها شامل مقیاس سنجش سبک دلبستگی به خدا، میزان مذهبی بودن هر والد، مقیاس تغییر ناگهانی مذهبی شدن و مقیاس سنجش ادراک سبک دلبستگی نسبت به هر والد است که توسط ۴۵۰ نفر از دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی که به صورت غیر احتمالی در دسترس، انتخاب شده بودند، تکمیل شد. نتایج پژوهش نشان داد، در شرایطی که میزان مذهبی بودن والد در سطح پایین است پاسخ‌دهندگان نایمن به طور معنی‌داری بیشتر از گروه ایمن دارای دلبستگی ایمن به خدا می‌باشند و در شرایطی که میزان مذهبی بودن والد در سطح بالایی باشد پاسخ‌دهندگان نایمن به طور معنی‌داری بیشتر از گروه ایمن دارای دلبستگی نایمن به خدا می‌باشند. نتایج همچنین نشان داد در شرایطی که میزان مذهبی بودن والد در سطح بالایی است، پاسخ‌دهندگان ایمن به والد به طور معنی‌داری بیشتر از گروه نایمن در بزرگسالی به خدا ایمن می‌باشند و اگر میزان مذهبی بودن والد در سطح پایینی باشد،

* دریافت مقاله: ۱۳۸۴/۴/۱۳، پذیرش نهایی: ۱۳۸۴/۱۲/۲

** کارشناس ارشد روانشناسی *** دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی

پاسخ‌دهندگان ایمن به والد به طور معنی‌داری بیشتر از گروه نایمن نسبت به خدا دلبستگی نایمن دارند. یعنی دلبستگی ایمن به والد، کودک را در مسیر انطباق با ارزشهای مذهبی والد قرار می‌دهد. بنابراین کیفیت دلبستگی به پدر و مادر تأثیر میانجی‌گری بر رابطه بین میزان مذهبی بودن والد و سبک دلبستگی به خدا دارد و دلبستگی ایمن به والد باعث می‌شود پذیرش ارزشها و استانداردهای والدین از جمله ارزشهای مذهبی تسهیل شود.

کلید واژه‌ها: سبک دلبستگی به خدا، ادراک دلبستگی به هر والد، میزان مذهبی بودن هر والد، عوامل هیجانی و جامعه‌پذیری.



● مقدمه

«نظریهٔ دلبستگی»^۱ اولین بار به وسیله بالبی^۲ (۱۹۷۳، به نقل از گرنکوئیست، ۱۹۹۸) به منظور توصیف و توضیح اینکه چگونه و چطور کودک به طور هیجانی و عاطفی با مراقبش پیوند می‌یابد مطرح شد. «نظریهٔ دلبستگی» بیان می‌کند کودکان مجموعه‌ای از رفتارهای فطری دلبستگی (گریه، لبخند...) را نشان می‌دهند که پیامد کلی مجموعه این رفتارها حفظ مجاورت فیزیکی با چهرهٔ اصلی دلبستگی است که باعث افزایش بقای کودک در برابر خطرهای احتمالی محیط می‌شود (واترز^۳، ۱۹۷۷؛ به نقل از گرنکوئیست و هیجکول، ۱۹۹۹). نخستین بار ایننورث^۴ (۱۹۷۸)، به نقل از کلولاو، (۲۰۰۱)، با ابداع روش مشاهده‌ای، ساخت یافته‌ای تحت عنوان فرایند «موقعیت ناآشنا»^۵ جهت مطالعهٔ تفاوت‌های فردی عملکرد نظام دلبستگی در پیوند مراقب-کودک، تفاوت‌های کودکان را از لحاظ واکنش کودک در غیبت مراقب و نیز واکنش وی به مادرش بعد از جدایی کوتاه مدت از وی، تحت عنوان سه الگوی دلبستگی «ایمن»^۶ «اجتنابی»^۷ و «دوسوگرا»^۸ توصیف کرد.

بالبی (۱۹۷۹)، به نقل از کیرک پاتریک و شیور، (۱۹۹۰) تأکید کرد نظام دلبستگی از گهواره تا مرگ فعال است. بر این اساس ونس (۱۹۸۲)، نیز مدعی شد نظریهٔ دلبستگی یک تحول همیشگی و دائمی است و اگر چه رفتار دلبستگی در دوران کودکی واضح تر و روشن تر است اما در چرخهٔ زندگی بخصوص در مواقع اضطراری نیز مشاهده می‌شود. بنابراین هزن و شیور (۱۹۸۷)، نظریهٔ دلبستگی را به روابط عاشقانه بزرگسالان گسترش دادند و ثابت کردند تفاوت‌های فردی سبک‌های «دلبستگی بزرگسال»^۹ مشابه تفاوت‌های دلبستگی دوران کودکی است.

چندی بعد، کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰) مدعی شدند همانند روابط عاشقانه، بسیاری از جنبه‌های عقاید و تجربه‌های مذهبی، ممکن است به طور موثری ناشی از ادراک نظریهٔ دلبستگی

باشد. البته کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۲)، تفاوت‌های «بین دلبستگی به خدا»^{۱۰} و «دلبستگی بزرگسال» را نیز توضیح داده‌اند. آنها معتقدند رابطه بزرگسال با چهره دلبستگی یک رابطه دوطرفه است و هر یک نقش چهره دلبستگی را برای یکدیگر دارند، اما «خدا» به عنوان چهره دلبستگی مطلق، همواره ویژگی‌های «قادر» و «دانا» را دارد. علاوه بر این ارتباط فرد با خدا هرگز شامل مؤلفه‌های «جنسی» نمی‌باشد و فرد از طرف رفتار چهره دلبستگی (خدا) تحت فشار و محدودیت قرار نمی‌گیرد. همچنین خداوند «فراگیر» است و همیشه در دسترس و پاس‌خگو است اما چهره دلبستگی انسانی، اینگونه نیست.

کیرک پاتریک (۱۹۹۴)، بیان کرد ۳ ویژگی که اینثورت (۱۹۸۵)، به نقل از کیرک پاتریک، (۱۹۹۴)، مدعی شد روابط دلبستگی را از دیگر روابط مجزا می‌کند، در ارتباط فرد با «خدا» نیز وجود دارد.

۱. چهره دلبستگی به عنوان «پناهگاه امن»^{۱۱} و مطمئن می‌باشد. مطالعات نشان داد موقعیت‌های گوناگونی از جمله «جنگ» (کیرک پاتریک و شیور، ۱۹۹۲)، از دست دادن عزیز یا طلاق (گرنکوئیست و هیجکول، ۲۰۰۰) و یا ترسی از بیماری‌های جدی و مشکلات ارتباطی (آرجیل^{۱۲} و همکاران ۱۹۷۵، به نقل از کیرک پاتریک، ۱۹۹۴) نظام دلبستگی فرد را فعال می‌کند و در این قبیل موقعیت‌ها اکثر افراد دعا می‌خوانند و به سوی خدا به عنوان «بهشت ایمنی‌بخش» برمی‌گردند. گورساج (۱۹۶۸)، نیز تأکید کرد «دعا» نوعی تلاش برای ایجاد ارتباط عمیق با خدای شخصی و توجه به ارتباط با خدا است.

۲. چهره دلبستگی به عنوان پایه و اساس ایمنی^{۱۳} برای کاوش کودک در محیط است. بالبی (۱۹۷۳)، به نقل از کیرک پاتریک (۱۹۹۴) به طور مکرر تأکید کرد در دسترس بودن «چهره دلبستگی پاس‌خگو»، به عنوان پادزهری در برابر «ترس» و «اضطراب» و دلواپسی است. بر این اساس، کیرک پاتریک (۱۹۹۴)، مدعی شد فرد با اعتقاد به اینکه «خدا اساس ایمنی» است، احساس قدرت کرده و باعث افزایش اعتماد به نفس وی در لحظات اضطراب، دلواپسی و ترس می‌شود و فرد را برای مقابله با مشکلات و چالش‌های زندگی آماده می‌کند.

۳. تهدید جدایی، موجب «اضطراب» در شخص و فقدان چهره دلبستگی، باعث «غم و اندوه» شخص دلبسته می‌شود. اما این موارد به راحتی از طریق آزمون سنجیده نمی‌شود خداوند «فراگیر» است و همه جا وجود دارد بنابراین، فرد نمی‌تواند همانطور که از یک چهره دلبستگی انسانی جدا می‌شود، یا او را از دست می‌دهد، از خدا نیز جدا شده یا او را از دست بدهد. رایت (۱۹۸۹)، به نقل از کیرک پاتریک (۱۹۹۹) نیز معتقد است افرادی که از آیین‌ها فرار می‌کنند و دور

می‌شوند «اضطراب جدایی» را همانند جدایی‌های زناشویی تجربه می‌کنند. بنابراین ارتباط با خدا نسبت به روابط دلبستگی بزرگسال به رابطه «دلبستگی والد-کودک»^{۱۴} شبیه‌تر است و کاربرد الگوی دلبستگی برای اعتقادات مذهبی نسبت به ارتباطات عاطفی بزرگسال از بسیاری جهات بسیار صریح‌تر و روشن‌تر است.

در مطالعه حاضر نظریه دلبستگی برای بدست آوردن و آزمایش تجربی فرضیه تأثیر کیفیت ادراک دلبستگی دوران کودکی نسبت به والدین، بر مذهبی بودن بزرگسال استفاده شد. مطالعه پیشگام در این رابطه، مطالعه کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، بود که دو فرضیه جدید در نظریه دلبستگی مطرح کرد.

۱. بالی (۱۹۶۹)، به نقل از کیرک پاتریک، (۱۹۹۰) تأکید کرد روابط اولیه، پایه و اساس ایجاد روابط «دلبستگی آینده» می‌باشد. بر این اساس کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، «فرضیه انطباقی»^{۱۵} را مطرح کردند، مبنی بر اینکه روابط اولیه چارچوبی درباره روابط آینده به ویژه ارتباط با خدا و «تصور از خدا»^{۱۶} فراهم می‌کند. بنابراین می‌توان انتظار داشت که مذهبی بودن بزرگسال به طور مستقیم با روابط دوران کودکی منطبق باشد. مطالعه پاتون (۱۹۹۷) نیز به طور غیرمستقیم از این فرضیه حمایت کرد. وی نشان داد بین والدین مهارکننده و مهربان به ترتیب با تصور خدای مهارکننده و مهربان ارتباط وجود دارد. اما مطالعه کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰) نشان داد در شرایطی که میزان مذهبی بودن مادر در سطح بالایی است بین گروه‌های دلبستگی به مادر، از لحاظ متغیرهای مذهبی و ارتباط با خدا تفاوت معنی داری وجود ندارد، اگر چه گروه ایمنی که میزان مذهبی بودن مادر آنها در سطح پایینی بود، پایین‌ترین رابطه شخصی را با خدا نشان دادند.

باتسون^{۱۷} (۱۹۹۳)، به نقل از گرنکوئیست، (۱۹۹۸) نشان داد مهمترین عامل پیش‌بینی‌کننده ارتباط فرد با خدا، میزان مذهبی بودن والد است. وی توضیح داد که مهمترین توجیه برای این ارتباط «نظریه یادگیری اجتماعی»^{۱۸} باتدورا^{۱۹} (۱۹۷۷)، است که به اصول تقویت والدین و الگوسازی رفتارهای آنان اشاره می‌کند. نولر^{۲۰} (۱۹۹۷)، به نقل از گرنکوئیست، (۱۹۹۸) نیز مدعی شد میزان مذهبی بودن افرادی که تاریخچه دلبستگی ایمنی دارند ممکن است بر اساس فرایند جامعه‌پذیری و پذیرش ارزشهای مذهبی والدین باشد. مطالعه گرنکوئیست (۱۹۹۸)، نشان داد در شرایطی که میزان مذهبی بودن پدر در سطح بالایی است، پاسخ دهندگان ایمن به پدر نسبت به پاسخ دهندگان نایمن، سطح بالاتری از مذهب و عقاید خداشناسی بیشتری را گزارش دادند. بر اساس مطالعات فوق و به علت اینکه فرضیه انطباق کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، پیوند بین

دلبستگی ایمن و انطباق معیارهای مذهبی والدین را توضیح نمی‌دهد و نقش متغیر میزان مذهبی بودن والدین را در پیش بینی ارتباط فرد بزرگسال با خدا نادیده می‌گیرد، گرنکوویست و هیجکول (۱۹۹۹)، نسخه تجدیدنظر شده فرضیه انطباقی را تحت عنوان «فرضیه انطباقی جامعه پذیری»^{۲۱} مطرح کردند. مطالعه آنها نشان داد، دلبستگی ایمن به خدا در افراد مذهبی صرفاً به دلبستگی ایمن افراد به والدین آنها وابسته نیست بلکه علاوه بر این به میزان مذهبی بودن چهره دلبستگی شان نیز مرتبط است.

۲. با استناد به نظر اینتورث (۱۹۸۵)، به نقل از کیرک پاتریک و شیور، (۱۹۹۰) مبنی بر اینکه افراد دلبسته ناایمن نیاز به چهره دلبستگی جانشین دارند «فرضیه جبرانی»^{۲۲} کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، بیان می‌کند که افراد با تاریخچه دلبستگی ناایمن در مقایسه با افراد ایمن، بیشتر احتمال دارد که مذهبی شوند و به ویژه ارتباط شخصی با خدا را تجربه کنند. مطالعات نشان داد افراد دلبسته ناایمن هم در روابط با مادر و هم با پدری که میزان مذهبی بودنش در سطح پایینی بود احتمال بیشتری وجود داشت که تغییر ناگهانی در جهت مذهبی شدن، اعتقاد به خدا و ارتباط شخصی با خدا را تجربه کنند. اگرچه زمانی که میزان مذهبی بودن والد در سطح بالایی بود چنین رابطه معنی داری بدست نیامد (کیرک پاتریک و شیور ۱۹۹۰؛ گرنکوویست، ۱۹۹۸). مطالعات طولی کیرک پاتریک (۱۹۹۷، ۱۹۹۸)، نیز نشان داد، سبک دلبستگی بزرگسال ناایمن، به ویژه دوسوگرا، با افزایش میزان مذهبی شدن و برقراری ارتباط با خدا در طول زمان تداعی می‌شود. بر این اساس کیرک پاتریک (۱۹۹۸)، محتاطانه پیشنهاد کرد، فرضیه جبرانی، بیشتر جنبه‌های طولی مذهبی شدن را بررسی می‌کند و میزان مذهبی بودن افراد دلبسته ناایمن بیشتر مربوط به پویایی‌های نظام دلبستگی است.

بر اساس مطالعات کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، گرنکوویست و هیجکول (۱۹۹۹) و گرنکوویست (۲۰۰۲)، مدعی شدند «فرضیه جبرانی طولی» کیرک پاتریک قادر نیست در مطالعات مقطعی، تداعی بین دلبستگی ناایمن و بعضی از جنبه‌های مذهبی شدن را توضیح دهد و همچنین نمی‌تواند توضیح دهد چرا در مطالعه طولی گرنکوویست (۲۰۰۲)، میزان مذهبی بودن افراد دلبسته ناایمن در طول زمان کاهش می‌یابد. بنابراین گرنکوویست و هیجکول (۱۹۹۹)، «فرضیه جبرانی هیجانی»^{۲۳} را مطرح کردند یعنی مذهب به عنوان یک راهبرد تنظیم عواطف و هیجانهاست و دلالت به عدم ثبات میزان مذهبی بودن در افراد ناایمن دارد (به عنوان مثال میزان مذهبی بودن وابسته به نیازهای تنظیم هیجانی در طول زمان کاهش و یا افزایش می‌یابد). مطالعه گرنکوویست (۲۰۰۲)، فرضیه جبرانی را تأیید کرد اما توجیه وی این بود که میزان مذهبی بودن افراد انعکاس

راهبردی تنظیم عاطفی برای بدست آوردن و حفظ احساس ایمنی است. اگر چه گرنکوویست (۲۰۰۲)، گزارش کرد میزان مذهبی بودن بالا و یا پایین افراد در پروفایل جبران هیجانی مستقل از میزان مذهبی بودن بالا و یا پایین والدینشان است، اما چرا وقتی که میزان مذهبی بودن والد در سطح پایین است، میزان مذهبی بودن فرد نایمن در بزرگسالی افزایش می‌یابد (کیرک پاتریک و شیور، ۱۹۹۰؛ گرنکوویست، ۱۹۹۸ و گرنکوویست و هیجکول ۱۹۹۹). به نظر می‌رسد که فرضیه جبرانی هیجانی در توضیحش نقش متغیر میزان مذهبی بودن والد را در پیش‌بینی میزان مذهبی بودن فرد نایمن نادیده می‌گیرد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا طبق فرضیه جبرانی، فرد نایمن در هر شرایطی ارتباط ایمن با خدا برقرار می‌کند یا متغیر میزان مذهبی بودن والد در پیش‌بینی کیفیت برقراری ارتباط با خدا در فرد نایمن مؤثر است؟ بدین ترتیب مطالعه حاضر «فرضیه انطباقی جامعه پذیری» و «فرضیه جبرانی» را که به نظر می‌رسد تا کنون در هیچ جامعه اسلامی بررسی نشده است، جهت روشن شدن و تعمیم یافته‌های قبلی و پاسخگویی به سؤالات فوق، مورد بررسی قرار می‌دهد. به منظور رسیدن به تعمیم یافته‌ها، بایستی مطالعاتی با مقیاسهای متفاوت آشکاری در فرهنگهای مختلف و در مذاهب دیگر غیر از مسیحیت بررسی شود. در مطالعه حاضر نیز مقیاس جدید چند ماده‌ای «سبک دلبستگی به خدا» (روات و کیرک پاتریک، ۲۰۰۲) استفاده شد، تا تأثیر تعاملی کیفیت دلبستگی و میزان مذهبی بودن والدین بر پیش‌بینی کیفیت رابطه دلبستگی به خدا را در یک جامعه اسلامی بررسی کند.

● روش

پژوهش حاضر یک مطالعه پس رویدادی است. «جامعه آماری» شامل کلیه دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی در سال ۸۳-۱۳۸۲ می‌باشد که با توجه به گزارش مرکز آمار دانشگاه شهید بهشتی مبنی بر اینکه حجم جامعه ۱۰۰۰۰ نفر می‌باشد و طبق جدول مورگان حجم نمونه ۴۰۵ نفر در نظر گرفته شد.

○ «روش نمونه‌برداری» این پژوهش روش غیر احتمالی در دسترس بوده است. برای اجرای پرسشنامه‌ها با مراجعه به مکانهای عمومی دانشگاه (نظیر غذاخوری‌ها، فضاهای باز، دانشکده‌های مختلف، کتابخانه‌ها و ...) از دانشجویان حاضر در این مکان‌ها به صورت انفرادی استفاد شد تا نمونه انتخاب شده از دانشجویان شباهت بیشتری از نظر سن و رشته تحصیلی با جامعه مربوط با آن نمونه داشته باشد. پرسشنامه‌ها شامل «مقیاس سبک دلبستگی به خدا» با ۹ عبارت «میزان مذهبی بودن هر والد»، «مقیاس سنجش نوع تغییر مذهبی» و «ادراک سبک دلبستگی

نسبت به هر والد» بود. حجم نمونه پژوهش حاضر شامل ۲۰۱ مرد (۴۹/۶٪) و ۲۰۴ زن (۵۰/۴٪) است. گستره سنی پاسخ دهندگان بین ۱۸ تا ۲۶ سال قرار داشت و میانگین سن پاسخ دهندگان ۱۲/۳ (انحراف معیار = ۲/۳۳) بوده است. و همگی شرکت کنندگان مجرد بودند.

○ ابزارهای اندازه گیری

□ «اندازه‌های سبک دلبستگی به خدا»^{۲۴} (روات و کیرک پاتریک، ۲۰۰۲): این مقیاس از ۹ ماده تشکیل شده است که هر یک از مواد آن توصیف کوتاهی از چگونگی رابطه دلبستگی فرد به خدا ارائه می‌کند. آزمودنی‌ها پس از مطالعه هر جمله، میزان تطابق آن را با حالات و تجربه‌های خود در رابطه با خدا روی یک مقیاس ۷ درجه‌ای از «کاملاً مخالف» تا «کاملاً موافق» تعیین می‌کنند. هر ۳ جمله، یکی از سبک‌های دلبستگی «ایمن»، «اجتنابی» و «دوسوگرا» به خدا را توصیف می‌کند. همسانی درونی خرده مقیاس دلبستگی «اجتنابی» به خدا و «دوسوگرایی» به خدا به ترتیب $\alpha = 0/92$ و $0/80$ بود. در مطالعه حاضر همسانی درونی مقیاس دلبستگی ایمن، اجتنابی و دوسوگرا به خدا به ترتیب $0/74$ و $0/84$ و $0/68$ α بدست آمد. همچنین همبستگی بین دلبستگی اجتنابی ایمن ($r = 0/38$ ، $p = 0/001$)، ایمن - دوسوگرا ($r = 0/08$ ، $p = 0/01$) و اجتنابی - دوسوگرا ($r = 0/62$ ، $p = 0/001$) معنی دار بود. نسخه فارسی این مقیاس با استفاده از ترجمه و ترجمه مجدد توسط مؤلفین مقاله آماده شده است.

□ «مقیاس اندازه‌های میزان مذهبی بودن والدین»^{۲۵}: گرنکوویست (۱۹۹۸) مقیاسی تهیه کرد تا میزان مذهبی بودن والدین را در طول دوران کودکی پاسخ دهند و بر اساس مقیاسی ۸ ماده‌ای برای هر والد، ارزیابی کند. مقیاس فوق شامل عباراتی از جمله «میزان دعا خواندن والدین»، «خواندن کتابهای مذهبی»، «شرکت در مراسم دینی»، «بحث مذهبی با پاسخ دهندگان در دوران کودکی»، «اهمیت عقاید مذهبی برای زندگی والدین»، «قضایتهای ذهنی در مورد مذهب»، «سطح پذیرش مذهب والدین» و عبارت‌هایی در مورد عقاید مذهبی والدین بود. ۳ ماده «شرکت در مراسم دینی»، «بحث عقاید مذهبی در طول دوران کودکی» و «اهمیت مذهب در طول زندگی والد» از کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، گرفته شده است. در مطالعه گرنکوویست (۱۹۹۸)، همسانی درونی در همبستگی کرونباخ برای هر والد در ۸ ماده، $0/92$ به دست آمد. در پژوهش حاضر از پاسخ دهندگان خواسته شد تا کاربرد پذیری هر یک از جملات را که تجربه‌ها و خاطره‌های دوران کودکی آنها در ارتباط با میزان مذهبی بودن والدین بهتر توصیف می‌کند در یک مقیاس ۶ درجه‌ای از «کاملاً مخالف» تا «کاملاً موافق» تعیین کنند. همچنین به منظور محاسبه همسانی

درونی، این مقیاس بر روی ۲۰ نفر از دانشجویان دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی که به صورت غیر احتمالی در دسترس انتخاب شده بودند، اجرا شد. همسانی درونی در ضریب آلفای کرونباخ برای پدر و مادر در ۸ ماده به ترتیب ۰/۹۴ و ۰/۸۹ به دست آمد. همچنین اعتبار مقیاس فوق با روش «اجرای مجدد» مورد اندازه گیری قرار گرفت و ضریب همبستگی پیرسون برای محاسبه میزان همبستگی بین نمرات دوبار اجرای مقیاس برای پدر و مادر به ترتیب ۰/۹۰ و ۰/۸۵ به دست آمد.

□ اندازه‌های سنجش تغییر مذهبی و تغییر ناگهانی مذهبی شدن^{۲۶} (گرنکوئیست، ۱۹۹۸): براساس مقیاس کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، که افزایش ناگهانی اهمیت عقاید مذهبی را ارزیابی می‌کرد، گرنکوئیست (۱۹۹۸)، مقیاس جدیدی جهت سنجش تغییر مذهبی تدوین کرد. در اولین عبارت مقیاس حاضر، از پاسخ دهنده خواسته می‌شود بر اساس مقیاس ۶ درجه‌ای - از «کاملاً مخالف» تا «کاملاً موافق» - مشخص کند که آیا اهمیت عقاید مذهبی و ارتباط آنها با خدا در طول دوران زندگی تغییر کرده و افزایش یافته است. پاسخ دهندگانی که عبارت فوق را در گستره ۳-۱ ارزیابی کنند به عنوان افرادی که تاکنون تغییر مذهبی را تجربه نکرده‌اند، توصیف شده و پاسخ دهندگانی که عبارت فوق را در گستره ۶-۴ ارزیابی نمایند نشان دهنده تغییر عمده در جهت مذهبی شدن بوده و از آنها خواسته می‌شود یکی از عبارت‌های بعدی را که تغییر مذهبی آنها را بهتر توصیف می‌کند علامت بزنند: الف. تغییر تدریجی و کند در یک دوره زمانی طولانی. ب. تغییر تدریجی و کند به همراه یک یا چند تجربه شدید. ج. تغییر شخصی ناگهانی و شدید. سپس از پاسخ دهندگان خواسته می‌شود، درجه موافقت خود را با ۱۰ عاملی که در تغییر مذهبی شدن آنها مؤثر بوده است بر اساس مقیاس ۶ درجه‌ای تعیین کنند.

عوامل ده گانه شامل، «شکست در عشق»، «مشکلات ارتباطی در درون فامیل یا خانواده»، «مشکلات ارتباطی با دیگران»، «بیماریهای جسمی یا روانی»، «از دست دادن یک عزیز»، «بحرانهای شخصی»، «روابط نزدیک با افراد متدین»، «ملاقات یا بحث با افراد متدین» و «عضو شدن در مؤسسات مذهبی». گرنکوئیست (۱۹۹۸)، شش عامل اول را عوامل هیجانی نام نهاد که همسانی درونی آن در ضریب آلفای کرونباخ ۰/۷۸ بود. همچنین وی ۳ عامل آخر را تحت عنوان عوامل جامعه‌پذیری ذکر کرد که ضریب آلفای کرونباخ آن ۰/۷۰ به دست آمد. در مطالعه حاضر ضریب آلفای کرونباخ ۶ عامل اول ۰/۷۰ و ۳ عامل آخر ۰/۸۵ به دست آمد. لازم به ذکر است در نهایت، از پاسخ دهندگان خواسته شد عوامل دیگری که در تجربه تغییر مذهبی آنها مؤثر بوده است و در لیست حاضر موجود نمی‌باشد را گزارش دهند.

□ اندازهای سنجش سبک دلبستگی نسبت به هر والد^{۲۷} «هزن و شیور (۱۹۸۶)، مقیاسی را براساس طبقه‌بندی‌های دلبستگی نوزادان در توصیف‌های ایتنورث و همکارانش تهیه کردند. این ابزار شامل ۶ عبارت (۳ عبارت برای هر والد) است که روابط دوران کودکی پاسخ دهنده را با پدر و مادر بر اساس هر یک از سبک‌های دلبستگی «ایمن»، «اجتنابگر» و «دوسوگرا» توصیف می‌کند. در این مقیاس از پاسخ دهندگان خواسته می‌شود بر اساس روش انتخاب اجباری، هر عبارتی را که تجارب روابط دوران کودکی آنها را با پدر و مادر به طور جداگانه بهتر توصیف می‌کند علامت بزنند. این مقیاس توسط کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰) و گرنکوئیست (۱۹۹۸)، نیز برای ارزیابی دلبستگی دوران کودکی پاسخ دهنده استفاده شد. جهت غلبه بر محدودیتهای روش انتخاب اجباری، گرنکوئیست و هیجکول (۱۹۹۹)، از پاسخ دهندگان خواستند تا کاربرد پذیری هر یک از عبارات را در مورد تجارب دوران کودکی خود با هر والد بر اساس مقیاس چند درجه‌ای از کاملاً مخالف تا کاملاً موافق تعیین کنند. بنابراین در پژوهش حاضر نیز از پاسخ دهندگان خواسته شد علاوه بر انتخاب اجباری یک عبارت برای هر والد، درجه موافقت خود را با هر عبارت بر اساس مقیاس ۹ درجه‌ای برای هر والد تعیین کنند.

● نتایج

نتایج این پژوهش در دو بخش ارائه خواهد شد، در بخش اول نتایج هر یک از پرسشنامه‌ها به طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بخش دوم تأثیر کیفیت دلبستگی دوران کودکی و میزان مذهبی بودن والد بر کیفیت رابطه دلبستگی به خدا در فرد بزرگسال بررسی خواهد شد.

○ الف. ادراک سبک دلبستگی نسبت به والد

توزیع فراوانی ادراک سبک دلبستگی نسبت به پدر و مادر در جدول ۱ ارائه شده است. همانگونه که در این جدول مشاهده می‌شود ادراک سبک دلبستگی «اجتنابی» نسبت به «پدر» و هم نسبت به «مادر» به ترتیب با فراوانی ۱۳ و ۱۲ کمترین الگوی دلبستگی را نشان می‌دهد.

جدول ۱- فراوانی و درصد سبک‌های دلبستگی نسبت به پدر و مادر

شاخص	والد			مادر		
	ایمن	اجتنابگر	دوسوگرا	ایمن	اجتنابگر	دوسوگرا
فراوانی	۲۲۵	۱۳	۱۲۷	۲۶۸	۱۲	۱۰۵
درصد	۶۱/۶	۳/۶	۳۴/۸	۶۹/۶	۳/۱	۲۷/۳

□ میزان مذهبی بودن هر والد. همانطور که جدول ۲ نشان می‌دهد اکثر پاسخ دهندگان، «میزان مذهبی بودن پدر و مادر» خود را در سطح بالایی ارزیابی کردند.

جدول ۲- فراوانی و درصد میزان مذهبی بودن هر والد

مادر		پدر		میزان مذهبی بودن شاخص
درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۸۴/۲۱	۳۴۱	۷۱/۹	۲۹۱	بالا
۱۵/۶	۶۳	۲۴/۷	۱۰۰	پایین
۰/۲	۱	۳/۵	۱۴	بی‌پاسخ

□ دلبستگی نسبت به خدا. در جدول ۳ میانگین و انحراف معیار «مقیاس دلبستگی به خدا» ارائه شده است، همانطور که مشاهده می‌شود، مقیاس دلبستگی ایمن نسبت به خدا بالاترین میانگین را به خود اختصاص داده است.

جدول ۳- میانگین و انحراف معیار سبکهای دلبستگی نسبت به خدا

حجم نمونه	میانگین (انحراف معیار)	مقیاس دلبستگی نسبت به خدا شاخص
۴۰۵	۵/۴۹ (۱/۳۹)	ایمن
۴۰۴	۲/۳ (۱/۶۴)	اجتنابگر
۴۰۵	۲/۸۹ (۱/۶۲)	دوسوگرا

□ عوامل هیجانی و جامعه‌پذیری مؤثر در تجربه افزایش اهمیت عقاید مذهبی. همانگونه که جدول ۴ نشان می‌دهد، میانگین عوامل هیجانی و جامعه‌پذیری مؤثر در تجربه تغییر مذهبی بین الگوهای دلبستگی نسبت به پدر و مادر تفاوت وجود دارد. پاسخ دهندگانی که دلبستگی ناایمنی نسبت به «مادر» خود داشتند به طور معنی‌داری بیشتر از گروه ایمن عوامل مشکلات روابط در درون فامیل یا خانواده، مشکلات ارتباطی با دیگران، شکست در عشق، بحرانهای شخصی و مجموع عوامل هیجانی را در تجربه مذهبی شدن مؤثر دانسته‌اند.

جدول ۴- مقایسه میانگین عوامل هیجانی و جامعه‌پذیری در الگوهای سبک دلبستگی نسبت به مادر

سبک دلبستگی به مادر		ایمن		ناایمن		آزمون t	
عوامل	شاخص	میانگین (انحراف معیار)	حجم نمونه	میانگین (انحراف معیار)	حجم نمونه	t	درجه آزادی
p							
مشکلات روابط در درون فامیل یا خانواده	۱/۸۲ (۱/۴۸)	۲۲۲	۹۷	۲/۴۶ (۱/۹۳)	۹۷	-۳/۲۵	۳۱۷
مشکلات ارتباطی با دیگران	۲/۱۴ (۱/۶۲)	۲۲۲	۹۸	۲/۶۱ (۱/۸۵)	۹۸	-۲/۳۲	۳۱۸
شکست در عشق	۱/۹۱ (۱/۶۴)	۲۲۰	۹۸	۲/۵ (۲)	۹۸	-۲/۸	۳۱۶
بیماریهای فیزیکی یا روانی	۱/۸۳ (۱/۵)	۲۲۴	۹۸	۲/۲ (۱/۸۳)	۹۸	-۱/۸۶	۳۲۰
از دست دادن عزیز	۲/۰۲ (۱/۷۱)	۲۲۱	۹۷	۲/۱۲ (۱/۸)	۹۷	-۰/۴۸	۳۱۶
بحرانهای شخصی	۳/۶۲ (۲)	۲۲۴	۹۸	۴/۳۵ (۱/۸۵)	۹۸	-۳/۰۶	۳۲۰
روابط نزدیک با افراد متدین	۳/۱۱ (۱/۹۷)	۲۲۳	۹۷	۳/۰۱ (۱/۹۶)	۹۷	-۰/۴۰۶	۳۱۸
ملاقات یا بحث با افراد متدین	۳/۲۴ (۲/۰۱)	۲۲۳	۹۸	۲/۹ (۲/۰۱)	۹۸	۱/۳۹	۳۱۹
عضو شدن در مؤسسات مذهبی	۲/۴۱ (۱/۹۴)	۲۱۹	۹۶	۲/۳۹ (۱/۲)	۹۶	۱/۸	۳۱۳
مجموع عوامل هیجانی	۱/۸۶ (۱/۲)	۲۱۴	۹۷	۲/۳۹ (۱/۲)	۹۷	-۳/۷	۳۰۹
مجموع عوامل جامعه‌پذیری	۲/۶ (۲/۰۹)	۲۱۹	۹۶	۲/۶۱ (۲/۰۵)	۹۶	۱/۳۵	۳۱۳

همانطور که در جدول ۵ مشاهده می‌شود پاسخ‌دهندگان ایمن به «پدر» به طور معنی‌داری بیشتر از گروه ناایمن عوامل ملاقات یا بحث با افراد متدین، عضو شدن در مؤسسات مذهبی و کلاً عوامل جامعه‌پذیری را در کل در تجربه تغییر مذهبی مؤثر دانسته‌اند. پاسخ‌دهندگان ناایمن به پدر به طور معنی‌داری بیشتر از پاسخ‌دهندگان ایمن عوامل مشکلات روابط در درون فامیل یا خانواده و مشکلات ارتباطی با دیگران را عامل مؤثر تغییر مذهبی گزارش دادند.

جدول ۵- مقایسه میانگین عوامل هیجانی و جامعه‌پذیری در الگوهای سبک دلبستگی نسبت به پدر

سبک دلبستگی به پدر		ایمن		ناایمن		آزمون t	
عوامل	شاخص	میانگین (انحراف معیار)	حجم نمونه	میانگین (انحراف معیار)	حجم نمونه	t	درجه آزادی
p							
مشکلات روابط در درون فامیل یا خانواده	۱/۸۳ (۱/۵۳)	۱۸۷	۱۱۱	۲/۵ (۱/۸۹)	۱۱۱	-۳/۳۴	۲۹۶
مشکلات ارتباطی با دیگران	۲/۰۷ (۱/۶۲)	۱۸۷	۱۱۱	۲/۶۷ (۱/۸۳)	۱۱۱	-۲/۹۳	۲۹۶
شکست در عشق	۲/۰۹ (۱/۸۲)	۱۸۷	۱۰۹	۲/۱۷ (۱/۷۹)	۱۰۹	-۰/۳۴	۲۹۴
بیماریهای فیزیکی یا روانی	۱/۸۴ (۱/۵۴)	۱۸۷	۱۱۳	۲/۱۶ (۱/۷۶)	۱۱۳	-۱/۶۵	۲۹۸
از دست دادن عزیز	۲/۰۶ (۱/۷۵)	۱۸۷	۱۰۹	۱/۹۶ (۱/۹۳)	۱۰۹	-۰/۴۶	۲۹۴
بحرانهای شخصی	۳/۷ (۲)	۱۸۷	۱۱۴	۴/۰۷ (۱/۹۵)	۱۱۴	-۱/۵۷	۲۹۹
روابط نزدیک با افراد متدین	۳/۱۲ (۱/۹۸)	۱۸۸	۱۱۰	۲/۸۴ (۱/۹۴)	۱۱۰	۱/۲۱	۲۹۶
ملاقات یا بحث با افراد متدین	۳/۳ (۲/۰۵)	۱۸۸	۱۱۱	۲/۷۶ (۱/۹۴)	۱۱۱	۲/۱۹	۲۹۷
عضو شدن در مؤسسات مذهبی	۲/۴۵ (۱/۹۱)	۱۸۵	۱۰۹	۱/۹۵ (۱/۷۲)	۱۰۹	۲/۲۲	۲۹۲
مجموع عوامل هیجانی	۱/۹۴ (۱/۲۲)	۱۸۴	۱۰۷	۲/۲ (۱/۲)	۱۰۷	۱/۷۹	۲۸۹
مجموع عوامل جامعه‌پذیری	۲/۶۴ (۲/۱۲)	۱۸۵	۱۰۹	۲/۱۴ (۲/۰۳)	۱۰۹	۱/۹۹	۲۹۲

□ میانگین سبکهای دلبستگی به خدا در الگوهای سبک دلبستگی نسبت به پدر و مادر. همانگونه که در جدول ۶ ارائه شده است، آزمونهای t استودنت مستقل نشان داد در شرایطی که میزان مذهبی بودن پدر/مادر در سطح بالایی است، افراد «ایمن به پدر/مادر» نسبت به گروه «ناایمن» به طور معنی داری نمره بالاتری در مقیاس دلبستگی ایمن به خدا دارند و همچنین میانگین نمرات دلبستگی اجتنابی و دوسوگرا به خدا در افراد ناایمن به طور معنی داری بیشتر از گروه ایمن است، البته زمانی که میزان مذهبی بودن پدر در سطح پایینی است. میانگین نمره دلبستگی ایمن به خدا در افراد ناایمن به طور معنی داری بیشتر از افراد ایمن است و همچنین افراد ایمن به پدر بطور معنی داری، نمره بالاتری در مقیاس دلبستگی اجتنابی و دوسوگرا به خدا دارند، البته رابطه فوق در ارتباط با متغیرهای مادری معنی دار نشد.

جدول ۶- مقایسه میانگینهای نمرات سبکهای دلبستگی ایمن، اجتنابی و دوسوگرا به خدا در الگوهای سبک دلبستگی نسبت به پدر و مادر در گروههای میزان مذهبی بودن بالا و پایین والدین

دلبستگی به خدا	مادر						پدر					
	بالا			پایین			بالا			پایین		
	ایمن n=۲۳۹	ناایمن n=۸۸	آماره t	ایمن n=۳۱	ناایمن n=۲۹	آماره t	ایمن n=۹۰	ناایمن n=۱۸۵	آماره t	ایمن n=۳۹	ناایمن n=۵۲	آماره t
ایمن	۵/۷۳	۵/۳۷	۲/۳۲*	۴/۸۸	۴/۸۳	۰/۱۲	۵/۹۱	۵/۱۲	۵/۵۲***	۴/۷۴	۵/۴۶	۲/۱۳*
اجتنابی	۲/۱۱	۲/۵۴	۲/۲۱*	۲/۳۶	۲/۷	۱/۱۳	۱/۹۵	۲/۷۱	۳/۹۸***	۳/۲۱	۲/۱۱	۲/۸۹**
دوسوگرا	۲/۷۷	۳/۲	۲/۲*	۲/۳۶	۲/۷	۱/۱۳	۲/۷۵	۳/۲۴	۲/۳۶*	۳/۲۱	۲/۱۱	۲/۸۴ ^o

o p < ۰/۱ * p < ۰/۰۵ ** p < ۰/۰۱ *** p < ۰/۰۰۱

○ ب. بررسی تأثیر کیفیت دلبستگی دوران کودکی و میزان مذهبی بودن والد بر دلبستگی به خدا. در پژوهش حاضر جهت بررسی تأثیر دو متغیر مستقل «ادراک دلبستگی دوران کودکی» و «میزان مذهبی بودن والدین» بر هر یک از میانگین نمرات سبکهای دلبستگی به خدا تحلیل واریانس دو راهه برای پدر و مادر استفاده شد. به دلیل اینکه تنها ۳/۶٪ و ۳/۱٪ پاسخ دهندگان به ترتیب سبک دلبستگی اجتنابی نسبت به پدر و مادر داشتند، جهت تجزیه و تحلیل دقیق تر دو گروه «اجتنابی» و «دوسوگرا» نسبت به پدر و مادر به عنوان گروه دلبستگی ناایمن به پدر/مادر در هم ادغام شد. در ارتباط با متغیرهای پدری تحلیل واریانس دو راهه نشان داد میزان

مذهبی بودن پدر تأثیر اساسی معنی داری بر میانگین نمره دلبستگی ایمن به خدا دارد ($F_{(1,362)} = 3/78$ و $p < 0/01$) و تأثیر تعاملی میزان مذهبی بودن پدر و ادراک سبک دلبستگی نسبت به پدر بر میانگین نمره دلبستگی ایمن به خدا در بزرگسال معنی دار بدست آمد ($F_{(2,362)} = 22/27$ و $p < 0/000$). در ارتباط با متغیرهای مادری، تنها ادراک سبک دلبستگی نسبت به پدر و مادر بر میانگین نمره دلبستگی ایمن به خدا تأثیر معنی داری داشت. همچنین اجرای آزمون تحلیل واریانس دوراهه بر میانگین نمرات دلبستگی اجتنابی و دوسوگرا به خدا نشان داد که تعامل معنی داری بین میزان مذهبی بودن پدر و ادراک سبک دلبستگی نسبت به پدر وجود دارد ($p = 0/005$ و $p = 0/000$ و $F_{(2,362)} = 8/047$ ؛ $F_{(2,362)} = 23/05$ (به ترتیب مربوط به میانگین نمره اجتنابی و دوسوگرا به خدا) اما تأثیر اساسی هیچ یک از متغیرهای مستقل میزان مذهبی بودن پدر و ادراک سبک دلبستگی نسبت به پدر معنی دار بدست نیامد ($p > 0/1$), در حالی که تنها تأثیر اساسی ادراک سبک دلبستگی نسبت به مادر بر میانگین نمره دلبستگی اجتنابی به خدا معنی دار بود ($F_{(1,362)} = 4/44$ و $p = 0/036$).

نتایج همچنین در جدول ۷ نشان داد پاسخ دهندگانی که گزارش دادند والدینشان آنها را مذهبی تربیت نکرده‌اند و میزان مذهبی بودن والد را در سطح بالایی ارزیابی کردند، نسبت به گروهی که معتقد بودند والدینشان آنها را مذهبی تربیت کرده است و میزان مذهبی بودن والد را در سطح بالایی ارزیابی کردند، از لحاظ میانگین نمرات سبکهای دلبستگی نسبت به والد تفاوت معنی داری وجود داشت. یعنی گروه اول به طور معنی داری بیشتر از گروه دوم به والد «ناایمن» بوده و کمتر از گروه دوم به والد ایمن بودند.

جدول ۷- مقایسه میانگین نمرات سبکهای دلبستگی نسبت به والد در شرایطی که میزان مذهبی بودن پدر/مادر در سطح بالایی باشد در دو گروهی که توسط والد تربیت مذهبی شدند و نشدند

والد	تربیت مذهبی		دریافت تربیت مذهبی		عدم دریافت تربیت مذهبی		آزمون t
	ادراک مقیاس دلبستگی به والد	شاخص	میانگین انحراف معیار	حجم نمونه	میانگین انحراف معیار	حجم نمونه	
پدر	ایمن		(2/57)6/78	231	(2/62)5/57	60	-3/2
	اجتنابگر		(1/88)2/01	231	(2/06)2/57	6	1/99
	دوسوگرا		(2/83)3/58	231	(2/74)4/73	60	2/82
مادر	ایمن		(2/26)7/14	259	(2/54)5/88	80	-4/3
	اجتنابگر		(1/67)1/85	259	(2/05)2/44	80	2/59
	دوسوگرا		(2/74)3/24	259	(2/88)4/15	80	2/56

● بحث

○ علاقه و هدف اصلی این مطالعه آزمودن فرضیه‌های مرتبط با «تأثیر کیفیت دلبستگی والد بر میزان مذهبی بودن بزرگسال» بود. نتایج قویاً فرضیه انطباقی تجدید نظر شده (جامعه پذیری) گرنکوئیست و هیجکول (۱۹۹۹)، را در متغیرهای «پدری» و هم در متغیرهای «مادری» تأیید کرد. یعنی اگر میزان مذهبی بودن پدر و مادر در سطح بالایی باشد، پاسخ دهندگان «ایمن» به پدر و مادر به طور معنی داری بیشتر از پاسخ دهندگان «ناایمن» به پدر و مادر در بزرگسالی نسبت به خدا ایمن هستند و همچنین اگر میزان مذهبی بودن پدر در سطح پایینی باشد، پاسخ دهندگان ایمن به پدر به طور معنی داری بیشتر از پاسخ دهندگان ناایمن به پدر در بزرگسالی به خدا اجتنابی و دوسوگرا می‌شوند.

○ یافته مطالعه حاضر مؤید مطالعات گرنکوئیست (۱۹۹۸) و گرنکوئیست و هیجکول (۱۹۹۹) و گرنکوئیست (۲۰۰۲)، است. مطالعه گرنکوئیست (۱۹۹۸)، نشان داد، کیفیت دلبستگی تأثیر میانجی‌گری بر رابطه بین میزان مذهبی بودن والد و میزان مذهبی بودن بزرگسال دارد. کاگان (۱۹۸۴)، به نقل از گرنکوئیست و هیجکول، (۱۹۹۹) نیز ذکر کرد ویژگی دلبستگی ایمن این است که کودک را در مسیر انطباق با معیارها و ارزش‌های والدین قرار می‌دهد. بنابراین پذیرش میزان مذهبی بودن والد در افراد ایمن بیشتر از تداوم روابط دوران کودکی و میزان مذهبی بودن بزرگسال مهم است.

○ مطالعه حاضر و مطالعات گرنکوئیست و هیجکول (۱۹۹۹)، و گرنکوئیست (۲۰۰۲)، نشان داد، ارتباط با خدا در افرادی که تاریخچه دلبستگی ایمنی نسبت به والد داشتند بیشتر ناشی از پذیرش ارزشهای مذهبی والد می‌باشد، یعنی افرادی که به والدین ایمن هستند و میزان مذهبی بودن والدینشان نیز در سطح پایینی است، کیفیت پایین ارزشهای مذهبی والد را پذیرفته و در بزرگسالی ارتباط آنها با خدا «اجتنابی» و «دوسوگرا» می‌شود و یا اگر میزان مذهبی بودن والدینشان در سطح بالایی باشد و به والدین نیز ایمن باشند، ارزشهای مذهبی والد را پذیرفته و در بزرگسالی ارتباط آنها با خدا «ایمن» می‌شود. بنابراین یافته‌های مطالعه حاضر فرضیه «جامعه‌پذیری» گرنکوئیست و هیجکول (۱۹۹۹)، را تأیید کرد و نشان داد برای انتقال مذهب به کودک، ایجاد دلبستگی ایمن نقش مؤثر دارد.

○ یافته دیگر پژوهش در تأیید فرضیه انطباقی تجدید نظر شده (جامعه‌پذیری) گرنکوئیست (۲۰۰۲)، نشان داد افرادی که «پرسشنامه میزان مذهبی بودن والدین» را تکمیل کردند و میزان مذهبی بودن پدر و مادر خود را در سطح بالایی گزارش کرده‌اند اما با این عبارت که «پدر و مادر

مرا به وضوح مذهبی تربیت کرده اند»، مخالف بودند به طور معنی داری بیشتر از آنهایی که با عبارت فوق موافق بودند، نمره دلبستگی آنها نسبت به پدر و مادر اجتنابی و دوسوگرا بود. یعنی افرادی که میزان مذهبی بودن والدینشان در سطح بالایی است اما نسبت به پدر و مادرشان اجتنابی و دوسوگرا هستند، احتمال زیادی وجود دارد که ارزش های مذهبی والد را نپذیرفته و گزارش دهند که مذهبی تربیت نشده اند و در مقابل آنهایی که گزارش دادند میزان مذهبی بودن والدینشان در سطح بالایی است اما با این عبارت که «پدر و مادر من را به وضوح مذهبی تربیت کرده اند»، موافق بودند به طور معنی داری بیشتر از آنهایی که مخالف بودند نمره دلبستگی آنها نسبت به پدر و مادر ایمن بود. یعنی به احتمال زیاد چون سبک دلبستگی آنها نسبت به والد ایمن بوده و میزان مذهبی بودن مادر نیز در سطح بالایی بود، در نتیجه ارزشهای مذهبی والد را پذیرفته و ادعا کردند که مذهبی تربیت شده اند.

○ نتایج حاضر همچنین نشان داد اگر میزان مذهبی بودن پدر در سطح پایینی باشد، نمره دلبستگی ایمن به خدا در پاسخ دهندگان نایمن به پدر به طور معنی داری بیشتر از پاسخ دهندگان ایمن به پدر است. یافته فوق مؤید مطالعه کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، است که تحت عنوان «فرضیه جبرانی» مطرح شده است. البته مطالعه این محققین تنها در ارتباط با متغیرهای مادری معنی دار بدست آمد، یعنی زمانی که میزان مذهبی بودن مادر در سطح پایینی است، فرد دلبسته نایمن به مادر نسبت به گروه مقابل احتمال بیشتری وجود داشت که خدا را به عنوان چهره دلبستگی جانشین انتخاب کند و سبک دلبستگی او به خدا در بزرگسالی ایمن باشد. کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، در توضیح رابطه فوق به عامل پایین بودن میزان مذهبی بودن والد توجهی نداشتند و معتقد بودند تنیدگی های شدید به ویژه در ماندگی ها و تاریخچه دلبستگی نایمن، تأثیر قوی خودش را می گذارد و تأثیر میزان مذهبی بودن والد را تحت نظارت قرار می دهد و فرد در شرایط بحرانی و تنیدگی زا «خدا» را جستجو می کند. چندی بعد کیرک پاتریک (۱۹۹۷، ۱۹۹۸)، نشان داد «فرضیه جبرانی» به جنبه های طولی مذهبی شدن توجه دارد یعنی جستجوی خدا به عنوان چهره دلبستگی جانشین ناشی از فرایند پویایی نظام دلبستگی است و میزان مذهبی بودن فرد نایمن در طول زمان افزایش می یابد. بنابراین فرضیه جبرانی طولی را مطرح کرد. مطالعات گرنکوئیست (۱۹۹۸) و گرنکوئیست و هیجکول (۱۹۹۹)، نیز «فرضیه جبرانی» را تأیید کرد هر چند تفسیر آنها نسبت به توجه کیرک پاتریک متفاوت بود و همانند مطالعه حاضر در ارتباط با متغیرهای پدری معنی دار بدست آمد. آنها مدعی شدند افرادی که دلبستگی نایمی نسبت به پدر دارند، خدا را به عنوان چهره دلبستگی جانشین انتخاب می کنند در واقع چنین ارتباطی در

بزرگسال نایمینی که میزان مذهبی بودن والدینش در سطح پایینی است وجود دارد. وی معتقد است ارتباط با خدا در افراد دلبسته نایمن، نوعی عملکرد عاطفی و هیجانی برای شخصی نیازمند و در مانده دارد و نوعی فرایند «جبرانی هیجانی» است که باعث آرامش فرد می شود.

○ «فرضیه طولی» کیرک پاتریک و شیور نمی تواند در مطالعات مقطعی، از جمله مطالعه حاضر، تداعی بین دلبستگی نایمن و دلبستگی ایمن به خدا را توضیح دهد و نمی تواند توضیح دهد چرا تاریخچه دلبستگی نایمن به والد گاهی اوقات در طول زمان با کاهش میزان مذهبی بودن همراه است. «فرضیه جبرانی هیجانی» گرنکوویست و هیجکول نیز تنها توضیحی است برای فرد نایمینی که تحت شرایط تنیدگی از خدا را جستجو می کند، یعنی در توضیحات خود به نقش متغیر میزان مذهبی بودن والد توجهی نداشتند. فرضیه جبرانی هیجانی توضیح نمی دهد چرا فرد نایمینی که میزان مذهبی بودن والدش در سطح پایین است، به خدا نزدیک می شود. به عبارت دیگر آیا اگر فرد نایمن، میزان مذهبی بودن والدش در سطح بالایی باشد، باز هم ارتباط ایمنی با خدا برقرار می کند؟ مطالعه حاضر به سؤال فوق پاسخ داد، داده ها نشان داد اگر میزان مذهبی بودن والد در سطح بالایی باشد، پاسخ دهندگانی که سبک دلبستگی نایمینی نسبت به والد دارند، به طور معنی داری بیشتر از گروه ایمن، در بزرگسالی دلبستگی آنها نسبت به خدا اجتنابی و دوسوگرا است. بدین ترتیب میزان مذهبی بودن والد در پیش بینی کیفیت ارتباط فرد نایمن با خدا نقش مؤثری دارد. یعنی این احتمال وجود دارد که فرد نایمن، سطح بالای میزان مذهبی بودن والد را نپذیرفته و بر اساس فرایند جبران، سبک دلبستگی نایمن به خدا را در پیش می گیرد. والدینی که رابطه ایمنی با فرزندانشان ندارند نه تنها در انتقال ارزشهای مذهبی خود شکست می خورند بلکه فرزندان نیز ارزشهای مذهبی والد را در جهت عکس به کار می گیرند. به نظر می رسد در این رابطه نیز نوعی پدیده جبران اتفاق می افتد، اما تحت تأثیر سطح بالای میزان مذهبی بودن والد فرد نایمن، پدیده جبران در جهت ایجاد ارتباط نایمن با خدا صورت می گیرد.

○ مطالعه حاضر همچنین نشان داد «افراد با تاریخچه دلبستگی نایمن» در مقایسه با افراد «ایمن» به طور معنی داری بیشتر در مواجه شدن با شرایط تهدید آمیز، از جمله مشکلات روابط در درون فامیل یا خانواده و مشکلات ارتباطی با دیگران ارتباط با خدا را جستجو می کنند و مستعد تجربه بحرانها و ناراحتی های عاطفی شدید می باشند و مستعد بودن و تحت تأثیر قرار گرفتن چنین افرادی در برابر تنیدگی توضیح می دهد که چرا پاسخ دهندگان نایمن به والد، تغییرات عمده و ناگهانی مذهبی شدن را تجربه می کنند. البته قابل ذکر است روابط فوق در شرایطی که میزان مذهبی بودن والد در سطح پایینی بود نیز معنی دار شد، اما در سطح بالای میزان مذهبی بودن

والد رابطه‌ای بدست نیامد. گالتر (۱۹۷۹)، نیز یافت اکثر افراد مسیحی شده در طول دوره پرتیدگی به این مذهب گرویده‌اند. مطالعه کیرک پاتریک و شیور (۱۹۹۰)، گرنکوئیست و کیرک پاتریک (۱۹۹۹) و گرنکوئیست (۲۰۰۲) نیز نشان داد پاسخ دهندگان اجتنابی به مادر نسبت به دو گروه دیگر، بیشتر تغییر ناگهانی در جهت مذهبی شدن را تجربه می‌کنند، البته تنها در شرایطی که میزان مذهبی بودن والد در سطح پایینی باشد. یافته فوق نیز مؤید همان فرایند جبران است، مبنی بر اینکه سبک دلبستگی نایمن نسبت به والدین به تنهایی تغییر عمده مذهبی شدن و رابطه دلبستگی به خدا را تبیین نمی‌کند، بلکه در دلبستگی نایمن به والد با توجه به سطح پایین میزان مذهبی بودن والدین، فرایند پذیرش ارزشهای غیر مذهبی والد در کودک و بزرگسال در جهت عکس قرار می‌گیرد.

○ با توجه به یافته‌های حاضر، والدین بایستی جهت انتقال ارزش‌ها و درونی کردن آموزش‌های مذهبی خود در فرزندانشان، رابطه ایمنی با آنان برقرار کنند. به هر حال هیچکدام از این نتایج بیان نمی‌کند که میزان مذهبی بودن و ارتباط فرد با خدا در افراد دلبسته ایمن منطبق با میزان مذهبی بودن والدینشان می‌باشد ولی صرفاً شباهت میزان مذهبی بودن والد و ارتباط فرد با خدا در افراد ایمن بیشتر است و ممکن است ارتباط فرد ایمن با خدا تحت تأثیر عوامل دیگری غیر از پذیرش معیارها و ارزش‌های مذهبی والدین با توجه به نوع سبک دلبستگی نسبت به والد باشد. این احتمال نیز وجود دارد که عوامل شناختی و سطح تحول «من» در کیفیت برقراری ارتباط با خدا مؤثر باشد. بدیهی است که تکرار مطالعات فوق و پژوهشهای آینده به این سؤال پاسخ خواهند داد.

یادداشت‌ها

- | | |
|--------------------------------------|-----------------------------|
| 1- Attachment theory | 2- Bowlby |
| 3- Waters | 4- Ainsworth |
| 5- Strange situation | 6- Secure |
| 7- Avoidant | 8- Ambivalent |
| 9- Adult attachment | 10- Attachment to God |
| 11- Haven of safety | 12- Argyle |
| 13- Attachment figure as secure base | 14- Parent-child attachment |
| 15- Correspondence Hypothesis | 16- Image of God |

- 17- Batson
19- Bandura
21- Socialization Correspondence Hypothesis
23- Emotional Compensation Hypothesis
25- Measures of Parental Religiousness Scale
26- Measures of Religious Change and Sudden Religious Conversion
27- Measures of Childhood Attachment to each Parent
- 18- Theory of social learning
20- Noller
22- Compensation Hypothesis
24- Measures of Attachment Style to God

منابع

- Clulow, C. H. (2001). *Adult attachment and couple psychology*. USA: Taylor & Francis Inc.
- Galanter, M. (1979). A psychological study of conversion and membership in a contemporary religious sect. *American Journal of Psychiatry*, 136(2), 165-170.
- Granqvist, P. (1998). Religiousness and perceived childhood attachment: On the question of compensation or correspondence. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 37, 350-367.
- Granqvist, P. (2002). *Attachment and religion: An integrative developmental framework*. Uppsala. 94p.
- Granqvist, P.; & Hagekull, B. (1999). Religiousness and perceived childhood attachment: Profiling socialized correspondence and emotional compensation. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 38, 254-273.
- Granqvist, P.; & Hagekull, B. (2000). Religiosity and adult attachment: Why singles are more religious. *Journal for the Psychology of Religion*, 10, 111-123.
- Granqvist, P.; & Kirkpatrick, L. A. (1999). *Sudden religious conversion and perceived childhood attachment: A review and reanalysis*. Department of Psychology. Uppsala University.
- Gorsuch, R. L. (1968). The conceptualization of God as seen in adjective ratings. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 7, 56-64.
- Hazan, C.; & Shaver, P. (1986). *Parental Caregiving Style Questionnaire*. Unpublished questionnaire.
- Hazan, C.; & Shaver, P. (1987). Romantic love conceptualize as an attachment process. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52, 511-524.
- Kirkpatrick, L. A. (1994). The role of attachment in religious belief and behavior. *Advances in Personal Relationships*, 5, 239-256.
- Kirkpatrick, L. A. (1997). A longitudinal study of changes in religious belief and behavior as a function of individual differences in adult attachment style. *Journal for the Scientific Study of*

Religion. 36, 207-217.

Kirkpatrick, L. A. (1998). God as a substitute attachment figure: A longitudinal study of adult attachment style and religious change in college students. *Personality and Social Psychology Bulletin*. 24, 961-973.

Kirkpatrick, L. A. (1999). *Handbook of attachment: Theory, research and clinical application*. New York: Guilford Press.

Kirkpatrick, L. A.; & Shaver, P. R. (1990). Attachment theory and religion childhood attachments, religious beliefs, and conversion. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 29, 315-334.

Kirkpatrick, L. A.; & Shaver, P. R. (1992). An attachment theoretical approach to romantic love and religious belief. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 18, 266-275.

Potvin, R. H. (1977). Adolescent God images. *Review of Religious Research*. 19, 43-53.

Rowatt, W. C.; & Kirkpatrick, L. A. (2002). Two dimension of attachment to God and Their relation to affect and personality constructs. *Scientific Study of Religion*, 41, 637-651.

Weiss, R. S. (1982). Attachment in adult life. In C.M. Parkes; J. Stevenson Hind (Eds), *The place of attachment in human behavior*, (pp. 171-184), New York: Basic Books.

